

معرفی و نقد کتاب ما چگونه ما شدیم

دکتر سیدصادق حقیقت

نامه علوم انسانی، ش ۸ و ۹، (تابستان، پاییز و زمستان ۱۳۸۲ و بهار ۱۳۸۳)

چکیده:

کتاب ما چگونه ما شدیم، علت اصلی عقب ماندگی ایرانیان را عوامل داخلی — و بالأخص استبداد — معرفی می کند. این کتاب ضمن برخورداری از نقاط مثبت زیاد، چارچوب نظری ندارد؛ و بین اولیت (زمانی) و اولویت (اهمیت یک عامل) تفکیک قائل نمی شود. نویسنده برای اثبات اهمیت عامل استبداد به این نکته اشاره دارد که قبلاً عوامل داخلی، زمینه استعمار را فراهم کرده بود. به نظر می رسد تأثیر عوامل داخلی و خارجی در عقب ماندگی ما در زمان های مختلف به یک شکل نبوده است؛ و در این زمینه نباید تحلیلی کلی ارائه داد. نویسنده تحلیلی ایستا از «ایران» و «ایرانیان» به دست داده است.

کلید واژه ها : استبداد، استعمار، عقب ماندگی، اولیت، اولویت، استبداد ایرانی، وجه تولید آسیایی.

معرفی کلی کتاب

کتاب ما چگونه ما شدیم، تألیف استاد محترم دکتر صادق زیباکلام است؛ که چاپ اول آن در پاییز ۱۳۷۳ در انتشارات روزنه انجام گرفت. این کتاب مجموعاً ۳۵۶ صفحه دارد؛ و از شش فصل تشکیل می شود. به اعتقاد نگارنده کتاب، فصل پنجم (خاموش شدن چراغ علم) از اهمیت خاصی برخوردار است. نویسنده در صدد است مجموعه ای از عوامل داخلی را به عنوان علت اصلی عقب ماندگی ما مطرح کند. این نظریه در مقابل نظریه رایج «استعمار، عامل عقب ماندگی» قرار می گیرد. در فصل اول در این باره بحث می شود که نقطه شروع ما کجا باید باشد که نویسنده در آن، با ناقص خواندن مکتوبات مربوط به تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران، زاویه دید خود را تشریح می کند. تحلیل مسائل اجتماعی ایران در چارچوب نظام فنودالیت، هم کلیشه برداری از مارکسیسم است، و هم نوعی سادگی. جهان بینی مارکسیسم از شهریور ۱۳۲۰ تفکر غالب و رایج در میان تحصیلکردگان و روشنفکران ایران شد.

در فصل دوم به این سؤال پاسخ داده می شود که ایران چگونه جایی است. جواب این سؤال، شکلی جغرافیایی دارد: ایران کشوری است خشک که بخش قابل توجهی از آن را بیابان ها و مناطق لم یزرع تشکیل می دهد. در این فصل، همچنین بر ارتباط مسائل جغرافیایی و جمعیتی با بی ثباتی اجتماعی، دقت می شود. تمرکز قدرت در دست حکومت، یکی از اساسی ترین خصوصیات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در طول تاریخ بوده است.

فصل سوم، از صعود تا نزول (۱۸۰۰ - ۱۰۰۰ میلادی) نام دارد؛ که در آن، هجوم قبایل و صحرانشینان آسیای مرکزی به ایران شرح داده می شود. در واقع، علاوه بر شرایط اقلیمی نامناسب که در فصل دوم مطرح شد، اقوام و قبایل صحرانشین نیز در عقب ماندگی ایران مؤثر بوده اند. فصل چهارم، به تأثیر هجوم قبایل بر ساختار نهادهای اجتماعی ایران اختصاص یافته است. به قدرت رسیدن قبایل، به استثنای پیدایش ارتش، ساختارهای جدیدی به همراه نداشت؛ و به قدرت رسیدن قبایل فزلباش و تشکیل دولت صفویه نیز تغییری در روند عقب ماندگی ایران به بار نیاورد. در فصل پنجم موضوعی مهم — یعنی خاموش شدن چراغ علم — مطرح می شود. اسلامی بودن جامعه لزوماً به معنای پیشرفت علم نیست. مسلمانان با ازدست دادن پویایی علمی، شاهد افول روز افزون و زوال قدرت و اندیشه خود بودند. خاموشی چراغ علم، ارتباط مستقیمی با پدیده عقب ماندگی دارد.

عنوان فصل ششم، «شرق و غرب: تماس یا تقابل» نام دارد. نتیجه فصل های قبل از این بود که علل عقب ماندگی ایران هر چه بوده مربوط به داخل است. جنگ های صلیبی، نخستین دور روبرویی های اسلام و اروپا بود. پدیده عقب ماندگی ما در تضاد شرق و غرب خلاصه می شود. برخورداری از نیروی دریایی، شرط کافی برای استعمار نبود.

سؤال اصلی و فرضیه کتاب

سؤال اصلی کتاب با توجه به عنوان آن و ارتباط منطقی فصل ها، بدین ترتیب قابل برداشت است: "علت اصلی عقب ماندگی ما ایرانیان چیست؟"

در جواب به این پرسش اصلی، فرضیه زیر ارائه و بحث شده است: "علت اصلی عقب ماندگی ما ایرانیان، مجموعه عوامل داخلی، بالأخص عامل استبداد، است." این فرضیه در مقابل نظریه مشهوری قرار می‌گیرد که سهم عمده عقب ماندگی ما را به دوش استعمار می‌اندازد. بر روی جلد کتاب هم می‌خوانیم:

"برعکس نظر همگانی فوق، این کتاب معتقد است که کسی ما را ما نکرد، بلکه ما ما شدیم. نویسنده معتقد است که عقب ماندگی ایران ریشه در مجموعه ای از عوامل خارجی دارد؛ عواملی همچون موقعیت جغرافیایی ایران، تحولات تاریخی آن و وضعیت اقتصادیش که در نهایت ساختارهای سیاسی و اجتماعی آن را در طی قرون و اعصار متمادی شکل داده اند." و در مقابل اعتراضات احتمالی بلافاصله ادامه می‌دهد:

"این به هیچ روی به معنای آن نیست که نویسنده خواسته باشد نقش منفی استعمار و دخالت های قدرت های خارجی را در ایران حتی به اندازه سر سوزنی منکر شود."

روش تحقیق کتاب

نویسنده در راستای اثبات فرضیه فوق سعی می‌کند در فصول مختلف کتاب درباره مسائل زیر بحث کند تا در نهایت بتواند به سؤال اصلی پاسخ دهد:

– روش تحقیق و نقطه شروع و زاویه دید کتاب های مربوط به مسئله عقب ماندگی، ناقص است.

– تحلیل های موجود در این زمینه، متأثر از ورود تفکرات مارکسیستی در ایران بالأخص از شهریور ۱۳۲۰ به بعد است.

– موانع جغرافیایی و خشکی آب و هوا و مسائل جمعیتی بر ساختار قدرت سیاسی و تمرکز قدرت در ایران مؤثر بوده است.

– هجوم قبایل و صحرانشینان آسیای مرکزی به ایران نیز بر عقب ماندگی ما تأثیر داشته است.

– مهم تر از همه، افول تدریجی چراغ علم در ایران و زوال تعقل گرایی است. این عامل، تأثیری مستقیم بر عقب ماندگی ما داشته است.

– رویارویی اسلام و اروپا، علت اصلی عقب ماندگی ما نیست.

از مجموع گزاره های فوق می‌توان نتیجه گرفت که عوامل داخلی و استبداد، عامل اصلی عقب ماندگی ما ایرانیان بوده است.

درواقع، مؤلف با طرح فرضیه ای در آغاز کتاب، سعی می‌کند شواهدی عمدتاً تاریخی برای مدعای خویش ارائه کند.

ملاحظات روشی و محتوایی

کتاب حاضر به این جهت که نظریه مشهور استعمار، عامل عقب ماندگی را به چالش می‌گیرد؛ و از این جهت که در راستای اثبات نظریه «استبداد، عامل عقب ماندگی»، از نکات تاریخی متنوعی استفاده می‌کند، حائز اهمیت است. ملاحظات روشی و محتوایی زیر به هیچ وجه به معنای نادیده انگاشتن جهات مثبت کتاب نیست:

۱. از نظر روشی، کتاب چارچوب تئوریک ندارد؛ و تنها مجموعه ای از شواهد و قراین تاریخی و غیرتاریخی برای اثبات فرضیه آن محسوب می‌شود. انتظار می‌رفت که در فصل اول (با عنوان «از کجا شروع کنیم؟»، مسائل روشی مطرح شود. در صفحه ۳۷ کتاب می‌خوانیم:

"مراد ما بیشتر در طرح پرسش فوق این است که از کدام زاویه و چگونه به موضوع نگریسته و از کدام مدخل وارد بحث شویم؛ چرا که زاویه ورود تا حدود زیادی تکلیف آتی کار را روشن می‌نماید."

قسمت عمده این فصل، به رد بینش های مارکسیستی اختصاص دارد؛ و درحقیقت، جنبه سلبی آن قوی تر از جنبه اثباتی است؛ زیرا روش های خاصی در آن رد می‌شود؛ ولی چارچوب، تئوریک و روش تحقیق آن به روشنی تبیین نمی‌شود. علی‌رغم آنکه در فصل اول فرضیه تحقیق ثابت نشده، در صفحه ۶۸ این مسئله مسلم فرض شده است که علل داخلی، سبب ساز عقب ماندگی ایران بوده اند:

"اگر این اصل کلی را بپذیریم که علل و موجباتی که سبب ساز عقب ماندگی ایران شدند، از درون جامعه ایران برخاسته اند، بنابراین برای یافتن این علل مجبور هستیم که به خود جامعه ایران مراجعه کنیم."

۲. مهم ترین نکته ای که در ملاحظات محتوایی می‌توان به آن اشاره کرد، خلط اولیّت و اولویّت است. آن جا که مؤلف نظریه «استبداد، عامل عقب ماندگی» را در مقابل «استعمار، عامل عقب ماندگی» می‌گذارد، بحث اولویّت مطرح است. سؤال اصلی در این جا این است که استبداد و عوامل داخلی در عقب ماندگی ما تأثیر زیادتری داشته اند یا استعمار و عوامل خارجی. وقتی مؤلف کتاب می‌نویسد «استعمار و ورود آن به ایران، معلول عقب ماندگی ما بوده است، نه علت آن»، بحث اولویّت را مطرح می‌کند. اما آن جا که در جواب سؤال اصلی تحقیق می‌نویسد: «اگر ایران کشوری ضعیف و عقب مانده نبود، آیا استعمار می‌توانست در آن نفوذ کرده و مصیبت های تازه تری برای آن به وجود آورد؟» (ص ۱۵)، بحث از اولیّت و تقدم زمانی است. به بیان دیگر، براساس جواب کتاب به سؤال اصلی

تحقیق، هر چند استعمار هم عامل مهمی است، اما از نظر زمانی قبلاً استبداد زمینه ساز ورود استعمار شده است.

"فقط يك نکته كوچك می ماند؛ و آن هم این که اساساً چطور شد استعمار به ایران آمد و توانست آن را به زیر مهمیز خود بکشد. اما ایرانیان هرگز به این فکر نیفتادند که بروند انگلیس یا فرانسه را به استعمار خود درآورند." (ص ۳۲) این عبارت به این مسئله تصریح دارد که بحث اولیت مطرح است. اما راجع به مسئله زمان: "سوال اصلی این نیست که استعمار زمانی که آمد، چی کرد. آنان آمده بودند تا نفت، گاز، فیر، توتون و تنباکو، مس، پنبه، فرهنگ و همه چیز ما را ببرند... آنچه جای بحث زیادی دارد، این است که چرا استعمار توانست به آن درجه از اقتدار و توانمندی برسد که از آن سر دنیا به راه افتاده بیاید اینجا و ایران را غارت نموده و عقب نگه دارد." (ص ۳۴)

در واقع، سؤال اصلی تحقیق مربوط به اولویت (مهم تر بودن عامل استعمار، استبداد) است؛ ولی جواب سؤال اصلی با اتکا به اولیت (اینکه استبداد از نظر زمانی مقدم بر استعمار بوده و زمینه آن را ایجاد کرده است)، طرح می شود. بر این اساس، صرفاً از باب جدل می توان گفت هیچ منافاتی وجود ندارد که استبداد در ایران زمینه ساز استعمار و از نظر زمانی نیز مقدم باشد؛ ولی در مجموع، عامل استعمار تأثیر زیادتری بر عقب ماندگی ما داشته باشد. نویسنده در صدد است ثابت کند که عامل استبداد مهم تر است؛ ولی با دلایلی که ارائه می دهد، فقط این مسئله ثابت می شود که استبداد از نظر زمانی مقدم بوده و زمینه استعمار را فراهم کرده است. آیا می توان با خلط مسئله اولیت و اولویت و با کلی گویی درباره نقش استعمار از کنار دسیسه های آمریکا و انگلستان و روسیه در طول تاریخ ایران، بالأخص با محوریت مسئله نفت، به راحتی گذشت؟

۳. براساس تحلیل فوق می توان نتیجه گرفت که اگر نقطه تمرکز خود را اولویت (اهمیت تأثیر استعمار یا استبداد بر عقب ماندگی ما) قرار دهیم، جواب سؤال اصلی تحقیق، زمانی و مکانی خواهد شد. باید در مقاطع مختلف زمانی بررسی شود که استعمار یا استبداد (کدام يك) عامل مهم تری در عقب ماندگی ایران زمین بوده است. چه بسا در حین ورود استعمار به ایران، عامل استبداد اهمیت بیشتری داشته، ولی در طول زمان، استعمار تفوق یافته و به عنوان عامل اصلی عقب ماندگی ما مطرح شده است. همچنین، این احتمال وجود دارد که در هفتاد سال گذشته، استعمار عامل اصلی عقب ماندگی ما بوده، ولی در این زمان، مشکل اساسی، در ضعف ساختارهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی باشد. پس - همان گونه که در نکته دوم به این مسئله اشاره شد - اولیت و اولویت باید از هم جدا شوند. در نکته سوم به این مسئله می رسیم که مسئله اولویت نیز به خودی خود يك جواب ندارد؛ و در مقاطع مختلف زمانی قابل طرح است.

۴. عوامل جغرافیایی، بی شك در شکل گیری نظام اجتماعی ما موثر بوده اند؛ ولی تأکید جداگانه بر این نوع عوامل موهم، نوعی جبر است و در مقابل توسعه و سنت انقلاب قرار می گیرد. مسئله حاضر بدون نقادی دقیق «وجه تولید آسیایی» و «تئوری استبداد ایرانی» امکان پذیر نیست. همایون کاتوزیان در کتاب *اقتصاد سیاسی ایران*، تئوری استبداد ایران را طرح کرده است. به اعتقاد او، الگوی فنودالی در اروپا، و استبداد ایرانی در کشور ما، مانع اصلی توسعه است. در ایران، قدرت مطلق بی قانونی حاکم بوده است، نه قدرت مطلق قانونگذاری؛ و از آنجا که تقسیم آب در ایران، وظیفه اصلی دولت نبوده، نظریه «وجه تولید آسیایی» در ایران کاملاً صدق نمی کند. در نقد نظر کاتوزیان، مطالب زیادی به رشته تحریر درآمده است. علاوه بر قابل رد بودن نظریه طبقاتی مارکسیست ها، شاید بتوان گفت که پایه های مشروعیت حکومت ها در ایران با سنت های مردم و اعتقاد به کاریزمای شاهی، ارتباط مستقیم داشته است. فره ایزدی، قرین زورمندی نبوده، بلکه در بسیاری موارد، عدالت خواهی شاهان را در ذهن مردم تداعی کرده است. به هر حال، نقد این نظریه را باید در جایی دیگر، به شکل جداگانه ای پی گرفت.

۵. محدوده جغرافیایی ایران در طول تاریخ به يك شکل و يك اندازه نبوده است که راجع به آن تحلیلی کلی ارائه شود. در تحلیل زیباکلام از «ایران» و «ما» مفهومی تقریباً ثابت ارائه شده است. این تلقی از جغرافیا و فرهنگ، مکانیکی و ایستا است.

۶. در جای جای کتاب، برای اثبات تأثیر استبداد در عقب ماندگی ایران، از شواهد تاریخی و جغرافیایی استفاده شده است. در عین حال، باید توجه داشت که پراکندگی های قومی و جغرافیایی در ایران، باعث عدم تمرکز قدرت بوده است. قدرت بسیاری از شاهان ایران در محدوده پایتخت، آن هم به شکلی نسبی، خلاصه می شده است. به قول کاتوزیان، آن چه در ایران وجود داشت، قدرت مطلق بی قانونی بود، نه قدرت مطلق قانونگذاری. پس استبداد در ایران عمدتاً شکل سلبی داشته است؛ و بنابراین نمی توان آن را عامل ایجابی تلقی کرد.

۷. در این کتاب، عقب ماندگی تعریف خاصی ندارد؛ علاوه بر آن که عقب ماندگی مفهومی مربوط به دوران مدرن است؛ و نباید آن را به طول تاریخ ایران سرایت داد.

۸. اگر کتاب چارچوب نظری و منطقی داشت، بی تردید درباره نظریات مارکسیستی نیز در آن نوعی بحث می شد. قوت این گونه نظریات در حدی است که به راحتی نمی توان از کنار آنها گذشت؛ علاوه بر آن که نظریات جدید وابستگی و آرای مارکسیست های نو باید جدای از مارکسیسم با عبارات منحط روسی و لنینی مطرح می شد. به طور مثال، نقطه عزیمت پری اندرسن این است که حکومت های مطلق در جهان وجود داشتند؛ ولی چرا سرنوشت های متفاوتی (شکل غربی، شکل اروپای شرقی و سلطانیسم عثمانی) پیدا کردند؟ او معتقد است که در اروپای غربی، حکومت های مطلق نقش

پلی بین فئودالیزم و سرمایه داری داشته اند. برعکس، در اروپای شرقی، حکومت های مطلقه کاملاً در خدمت فئودالیتیه بوده اند. مدل عثمانی به شکلی بود که نه فئودالیتیه را تداوم بخشید، و نه زمینه بورژوازی را فراهم کرد.

۹. نکته دیگر این است که استبداد در تاریخ ایران به يك اندازه قوی نبوده است. شاردن - برخلاف تصور رایج - معتقد است که استبداد در زمان صفویه تضعیف شده بود؛ و فاصله شاه و مردم ایران به مراتب کمتر از فاصله شاه و مردم در اروپا بوده است.

۱۰. اگر موضوع اصلی کتاب، بررسی نسبت اهمیت استعمار و استبداد است، سزاوار بود به تأثیر عوامل بیرونی بر استبداد نیز اشاره شود. اگر محمدرضا شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر شدت عملیات پلیسی و اختناق ارزیابی پهلوی می افزاید، عمدتاً به این دلیل است که به نیروی خارجی تکیه دارد. برعکس، لویی چهاردهم که می گوید: «دولت منم»، در عین حال قدرت او چندان نیست؛ چرا که شرایط داخلی در فرانسه متأثر از توازن قوا در اروپا بود.

در پایان، بار دیگر به وجود مسائل مهم و بدیع این کتاب اذعان، و بر این مسئله تأکید می شود که ملاحظات روشی و محتوایی فوق به هیچ وجه از ارزش این کتاب نمی کاهد. استبداد و دیگر عوامل داخلی، در عقب ماندگی ما ایرانیان نقشی به سزا داشته اند؛ اما این مدعا باید با روش و شواهد مناسب تری اثبات شود. امید است که نکات مطرح شده در این مقاله - در عین اجمال - بتواند کمکی ناچیز به محققان محترم محسوب شود.